

**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**14010821**

**موضوع**: تمکن از تصرف /شرایط مال زکوی /زکات

**خلاصه مباحث گذشته:**

متن خلاصه ...

# مراد از تمکن از تصرف

یکی از شرایط وجوب زکات تمکن از تصرف دانسته شده است. بحث این بود آیا شرط به این عنوان است یا به شکلی دیگر؟

آقای هاشمی[[1]](#footnote-1) در اینجا بحث خوبی دارند که شاید در کلام برخی دیگر به این شکل نیامده باشد. ایشان می فرماید: دو واژه در اینجا وجود دارد:

1. تصرف؛ ممکن است تصرّف، تصرف تکوینی باشد مانند خوردن، آشامیدن و مباشرت کردن و ممکن است تصرف اعتباری باشد مانند خرید و فروش و ازدواج. مراد از تمکن از تصرف کدام یک است؟ تمکن از تصرف تکوینی قدر مسلم است و این سوال وجود دارد آیا تمکن از تصرف اعتباری علاوه بر تمکن از تصرف تکوینی، معتبر است؟
2. تمکن؛ مراد از تمکّن و امکان داشتن و ممکن بودن چیست؟ آیا مراد امکان عقلی است یا امکان شرعی؟ آیا مراد مواردی است که عدم امکان شرعی به خاطر تعلّق حق غیر است یا مواردی که عدم امکان شرعی به خاطر جعل حرمت تکلیفی توسط شارع مقدس است را نیز شامل است؟

پس در تمکن از تصرف شش احتمال وجود دارد. حاصل ضرب سه احتمالی که در تمکن است در دو احتمالی که در تصرف است. ایشان توضیحاتی دارند و تفاوت صورت های مختلف را ذکر می کنند که وارد بحث تفصیلی از آن نمی شویم.

## طوایف روایات و الفاظ وارد در آنها

بیان شد: باید به خود روایات مراجعه کرد و عبارات علما و معاقد اجماع نباید رجوع کرد. آقای هاشمی روایات را سه دسته کرده است.

### طایفه اول: روایات نافی زکات در فرض غیبت مالک یا غیبت مال

دسته اول، روایاتی است که در آنها غیبت اخذ شده است. چه غیبت مال از مالک و چه غیبت مالک از مال. مانند روایت سدیر صیرفی که در مقام تعلیل برای عدم وجوب زکات بر تمام سنوات گذشته، تعبیر کرده: «لانه کان غائبا عنه»[[2]](#footnote-2) در برخی از روایات، غیبت مالک از مال تعبیر شده است مانند مرسله ابن ابی عمیر:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي رَجُلٍ وَضَعَ لِعِيَالِهِ أَلْفَ دِرْهَمٍ نَفَقَةً فَحَالَ عَلَيْهَا الْحَوْلُ قَالَ إِنْ كَانَ مُقِيماً زَكَّاهُ وَ إِنْ كَانَ غَائِباً لَمْ يُزَكِّهِ.[[3]](#footnote-3)

به این معنا که اگر خود شخص مقیم باشد، زکات ثابت است و اگر خود شخص غائب باشد، زکات ندارد. یا در روایت ابی بصیر وارد شده است:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ يُخَلِّفُ لِأَهْلِهِ ثَلَاثَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ نَفَقَةَ سَنَتَيْنِ عَلَيْهِ زَكَاةٌ قَالَ إِنْ كَانَ شَاهِداً فَعَلَيْهَا زَكَاةٌ وَ إِنْ كَانَ غَائِباً فَلَيْسَ فِيهَا شَيْ‌ءٌ.[[4]](#footnote-4)

به هر حال در دسته اول، موضوع «غیبه المال» یا «غیبه المالک» است.

### طایفه دوم: روایات نافی زکات از «ما لا یقدر علی اخذه»

دسته دوم مواردی است که با عنوان «ما لا یقدر علی اخذه» وارد شده است که در ادامه درباره روایات این دسته بحث می کنیم.

### طایفه سوم: روایات نافی زکات از «ما لا یصل الی ید المالک» یا «ما لیس فی ید المالک»

دسته سوم روایاتی است که با عنوان «ما لا یصل الی ید المالک یا «ما لیس فی ید المالک» وارد شده است.

#### عدم ارتباط روایات طایفه دوم به بحث تمکن از تصرف

بحثی نیست که دسته اول از روایات وجود دارد اما در دسته دوم، ایشان روایاتی را ذکر کرده که برخی ارتباط به شرطیت تمکن از تصرف ندارند و برخی دیگر باید به شکلی دیگر مطرح شوند. روایاتی که مرتبط با دین است، ارتباطی به تمکن از تصرف ندارد زیرا در دین، حصول در ید، مقوّم مالکیت عین است. مانند معتبره عبد العزیز که میسّر بن عبد العزیز صحیح است:

قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ الدَّيْنُ أَ يُزَكِّيهِ قَالَ كُلُّ دَيْنٍ يَدَعُهُ هُوَ إِذَا أَرَادَ أَخْذَهُ فَعَلَيْهِ زَكَاتُهُ وَ مَا كَانَ لَا يَقْدِرُ عَلَى أَخْذِهِ فَلَيْسَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ.[[5]](#footnote-5)

در زکات دین بحث مجزایی از بحث تمکن از تصرف وجود دارد که آیا در دین مطلقا زکات منتفی است یا بین دین مقدور الاخذ و دین غیر مقدور الاخذ تفصیل وجود دارد؟

روایت بعدی، معتبره عمر بن یزید است:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَيْسَ فِي الدَّيْنِ زَكَاةٌ إِلَّا أَنْ يَكُونَ صَاحِبُ الدَّيْنِ هُوَ الَّذِي يُؤَخِّرُهُ فَإِذَا كَانَ لَا يَقْدِرُ عَلَى أَخْذِهِ فَلَيْسَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ حَتَّى يَقْبِضَهُ.[[6]](#footnote-6)

این روایات را باید در جای خودش بحث کرد که آیا مالکیت عین شرط است یا امکان المالکیه کفایت می کند؟ اما ارتباطی به بحث تمکن از تصرف در فرض ثبوت المالکیه ندارد.

ایشان روایت عیص بن القاسم را نیز جزو دسته دوم دانسته است:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَخَذَ مَالَ امْرَأَتِهِ فَلَمْ تَقْدِرْ عَلَيْهِ أَ عَلَيْهَا زَكَاةٌ فَقَالَ إِنَّمَا هُوَ عَلَى الَّذِي مَنَعَهَا‌[[7]](#footnote-7)

ایشان در این زمینه می نویسد:

وامّا جعلها على الزوج المانع لها فلعلّه من جهة أنّه كان قرضاً فيجب على المقترض زكاته إذا اجتمعت فيه سائر الشروط، أو أنّه كناية عن تشديد إثم الزوج حيث غصبها ومنعها حقّها وسبّب تفويت الزكاة عليها.[[8]](#footnote-8)

اگر مورد این روایت را قرض بدانیم، این روایت ارتباطی به بحث تمکن از تصرف ندارد و مراد از «لم تقدر علیه» آن است که چون شوهر قرض را پس نمی دهد، نمی تواند مالک آن شود.

روایت عبد الله بن بکیر از زراره که بیان شد «عمن رواه» صحیح است، اگر به قرض حمل شود ارتباطی به بحث تمکن از تصرف ندارد. در روایت آمده است:

قَالَ: فِي رَجُلٍ مَالُهُ عَنْهُ غَائِبٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى أَخْذِهِ قَالَ فَلَا زَكَاةَ عَلَيْهِ حَتَّى يَخْرُجَ فَإِذَا خَرَجَ زَكَّاهُ لِعَامٍ وَاحِدٍ وَ إِنْ كَانَ يَدَعُهُ مُتَعَمِّداً وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى أَخْذِهِ فَعَلَيْهِ الزَّكَاةُ لِكُلِّ مَا مَرَّ بِهِ مِنَ السِّنِينَ[[9]](#footnote-9)

«لا یقدر علی اخذه» به این معنا گرفته شده که مال کلی او در ذمه دیگری است و مراد از «خرج» این است که «خرج من ید المقترض» یا از کلیت خارج شده و تعیّن پیدا کرده است. بنابراین معنا که روایت مربوط به دین باشد، این روایت از بحث تمکن از تصرف خارج است. علاوه بر آنکه روایت از نظر سندی مرسله است و اعتبار ندارد هر چند ابن بکیر از اصحاب اجماع است. زیرا ما مرسلات اصحاب اجماع را معتبر نمی دانیم.

تنها روایتی که از این دسته باقی می ماند و مرتبط به شرط تمکن از تصرف است، روایت عیص بن القاسم بنابر یکی از احتمالات در معنای آن است. اما با این حال روایت را نباید جزو روایات دالّ بر شرطیت تمکن از تصرف مطرح کرد و با دقت در دو نکته روشن می شود روایت مرتبط به بحث نیست:

1. قید عدم قدرت در سوال سائل اخذ شده و معلوم نیست که مناط حکم این قید باشد. در روایت عیص درباره وجوب زکات بر زنی سوال شده که همسرش مال او را گرفته و زن قادر بر مالش نیست و امام علیه السلام در پاسخ، زکات را نفی می کنند. عدم ثبوت زکات بر زن می تواند به خاطر قدرت نداشتن باشد و می تواند به خاطر آن باشد که مال در دستش نیست و «لم یصل علیه»؟ پس ممکن است علت عدم وجوب زکات این باشد که مال در دستش نیست نه آنکه قدرت ندارد. زیرا امام علیه السلام قید «عدم قدرت» را ذکر نکردند و تنها در پاسخ به پرسشی درباره زنی که قدرت بر مالش ندارد، زکات را نفی کرده است و امکان دارد به علت در دست نبودن، زکات را نفی کرده باشد.
2. نکته دوم که مهم تر از نکته اول است این است که آقای هاشمی عنوان دسته دوم را «ما لا یقدر علی اخذه» قرار داده در حالی که در روایت عیص بن القاسم قدرت بر مال وارد شده نه قدرت بر اخذ مال و بین قدرت بر خود مال و قدرت بر اخذ مال تفاوت وجود دارد. در توضیح باید گفت: متعلّق قدرت باید فعل باشد و اگر قدرت به اعیان تعلّق گیرد، عین به لحاظ افعال متناسب با او متعلق قدرت قرار گرفته است. مثلا «الزوج یقدر علی امرأته» که به این معناست که شوهر قدرت بر افعال مرتبط با زن را دارد. در مورد بحث، عدم قدرت بر مال می تواند با فرض آن باشد که مال در دست مالک است اما به علتی قدرت بر آن ندارد. پس بین عدم قدرت بر اخذ و عدم قدرت بر مال تفاوت وجود دارد.

بنابراین از بین روایات دسته دوم تنها روایت عیص بن القاسم قابل توجه است که بیان شد: از روایت استفاده نمی شود که ملاک قدرت بر اخذ است زیرا «فلم تقدر علیه» در سوال سائل اخذ شده است. پس طایفه دوم باید از بین روایات بحث حذف شود و عمده طایفه اول و سوم است.

## مراد از حضور و غیبت در روایات

آقای هاشمی می فرماید:

ولا إشكال انّ العنوانين الواردين في الطائفة الاولى والثانية (الثالثه باید درست باشد) من غياب المال عن المالك، وكونه بيده ويصل إليه لا يراد بهما المعنى اللغوي، أي اليد التي هي عضو خارجي للإنسان، بل هما كناية عن كونه تحت تصرفه، والمالك متمكن من ذلك. ويشهد عليه ما ورد في الطائفة الثانية من التعبير بالقدرة على أخذ المال، وكذا التعبير بالاحتباس الوارد في بعض روايات الطائفة الاولى والثالثة.

ایشان در ادامه می نویسد:

والوصول أو الأخذ ظاهر في التصرّف التكويني، وكذلك احتباس المال يمنع عن إمكان التصرّف التكويني فيه، وأمّا التصرّفات الوضعية بالنقل والانتقال ونحو ذلك فلا تتوقف على أخذ المال ولا عدم احتباسه...[[10]](#footnote-10)

«الاخذ» در طایفه ثانیه بود و به نظر ما ارتباطی به بحث ندارد. «احتباس المال» که در روایت سدیر آمده بود نیز داخل بحث نیست چنانچه پیش از این توضیح داده شد.

ایشان بیان می کند: دست مالک بودن یا واصل شدن مال به مالک به این معناست که می تواند تصرف تکوینی کند اما در تصرف اعتباری (وضعی) در دست مالک بودن و واصل شدن لازم نیست.

پیش از این اشاره شد، هر چند در چیزی که در دست انسان نیست فی الجمله تصرف اعتباری ممکن است اما تصرفات متعارف و تصرفات به سهولت، به وسیله غیبت مال از مالک فوت می شود. در توضیح باید گفت:

همچنانکه آقای هاشمی اشاره کرده، نفس غیبت و حضور به تناسبات حکم و موضوع دخالت ندارد و ملاک دیگری در آن دخیل است. مرحوم سید تعبیر کرده است:

تمام التمكن من التصرف فلا تجب في المال الذي لا يتمكن المالك من التصرف فيه بأن كان غائبا و لم يكن في يده و لا في يد وكيله[[11]](#footnote-11)

این مطلب که آیا ید وکیل در اینجا به منزله ید موکل است، مورد بحث قرار گرفته و برخی بیان می کنند: ید وکیل کفایت نمی کند و باید در دست خود مالک باشد. اما به نظر می رسد در دید عقلایی اگر تصریحی نباشد، ید وکیل به منزله ید موکّل است. زیرا این احکام تعبّد خاص نیستند و مالی که در دست وکیل است، گویا در دست موکّل است. پس مراد از مال غائب، مالی است که در اختیار وکیل نیست و در صورتی که وکیل کنار مال باشد و تمام تصرفات را بتواند از طرف موکّل انجام دهد، مال غائب نیست و ید الوکیل ید الموکل است. پس مراد از غائب، «الغائب عن المالک و من بحکم المالک» یا «غیبه المالک و من بحکم المالک عن المال» است. کلام سید در این زمینه صحیح است و اختصاص غیبت به غیبت مالک، مستبعد است.

### نکات دخیل در عدم ثبوت زکات در مال غائب از نظر عقلایی

نکاتی که از نظر عقلایی می تواند در عدم وجوب زکات در مال غائب و وجوب زکات در مال حاضر دخیل، سه نکته است:

#### نکته اول: امکان عقلی تصرف تکوینی به سهولت

نکته اول این است که در مال غائب تصرف تکوینی به سهولت امکان عقلی ندارد و مالک نمی تواند به تنهایی یا به توسط وکیلش در مال غائب تصرف تکوینی کند. قید «به سهولت» به این خاطر است که شخص قدرت بر تصرف تکوینی دارد و می تواند با حرکت به سمت شهری که مال در آن است، در آن تصرف کند. اما مسافرت به خصوص در زمان های گذشته، مشکل و دشوار بوده و در این فرض، تصرف تکوینی به سهولت امکان عقلی ندارد.

#### نکته دوم: امکان عقلی تصرف اعتباری به سهولت

نکته دوم این است که در مال غائب تصرف اعتباری به سهولت امکان عقلی ندارد. زیرا مال غائب که در دست مالک و در دست وکیل نیست، مشتری ندارد و امکان عقلی تصرف اعتباری به سهولت در آن وجود ندارد.

#### نکته سوم: امکان شرعی تصرف اعتباری به سهولت

نکته سوم این است که در مال غائب تصرف اعتباری به سهولت امکان شرعی ندارد. زیرا در بیع که یکی از عقود اصلی نقل و انتقال است، قدرت بر تسلیم معتبر است و در مال غائب، قدرت بر تسلیم نیست و معامله آن شرعا باطل است. پس نه تنها مشتری برای مال غائب پیدا نمی شود، از نظر شرعی معامله آن باطل است مانند فروش پرنده در هوا.

امکان دارد گفته شود: قدرت بر تسلّم معتبر است نه قدرت بر تسلیم و امکان دارد بایع قدرت بر تسلیم نداشته باشد اما مشتری قدرت تسلّم داشته باشد و بیع صحیح باشد.

در پاسخ باید گفت: نوعا بین قدرت بر تسلیم و قدرت بر تسلّم، تلازم وجود دارد و مراد این نیست که امکان شرعی به هیچ وجه وجود ندارد. قید «به سهولت» به همین خاطر است که نوعا و متعارفا و در غالب موارد، با غیبت مال امکان شرعی تصرف اعتباری از مالک سلب شود.

آقای هاشمی فرمود:

فينبغي القطع بأنّ الروايات المذكورة بطوائفها الثلاث لا نظر في شي‌ء منها إلى شرطية التمكن من حيث النقل والانتقال ونحوه من التصرّفات الوضعية.[[12]](#footnote-12)

اما چنین قطعی برای ما حاصل نیست و هر سه نکته ای که بیان شد، می تواند در تمکن از تصرف دخیل باشد. قدر مسلّم آن است که در فرض عدم امکان تصرف تکوینی، زکات ثابت نیست. اما در صورتی که مالک می تواند تصرف تکوینی انجام دهد اما شرایط به نحوی است که هیچ کس آن را نمی خرد، وجوب زکات نیازمند بحث است. پس اینکه مسلّم گرفته شده امکان نقل و انتقال در ثبوت زکات دخالتی ندارد، صحیح نیست.

### صور متصور در مال حاضر

مورد این روایات مال غائب است و در صورتی که مال غائب از مالک و وکیل او باشد، زکات ثابت نیست. اما باید بحث کرد به چه میزان از مال غائب به مال حاضر الغای خصوصیت می شود. برای مال حاضر می توان سه صورت را تصویر کرد:

#### صورت اول: امکان عقلی تصرف تکوینی و امکان عقلی و شرعی تصرف اعتباری

صورت اول مال حاضر، مالی است که هر سه ویژگی در آن وجود دارد و نوعاً مال حاضر به این نحو است که هم تصرف تکوینی در آن راحت است هم تصرف اعتباری در آن امکان عقلی دارد و هم تصرف اعتباری در آن امکان شرعی دارد. در مال حاضری که هر سه ویژگی وجود دارد، زکات ثابت است.

#### صورت دوم: عدم امکان عقلی تصرف تکوینی و عدم امکان عقلی و شرعی تصرف اعتباری

صورت دوم مال حاضر، مال حاضری است که هیچ یک از سه ویژگی را ندارد و امکان تصرف تکوینی ممکن نیست و تصرف اعتباری امکان عقلی و شرعی ندارد. ثبوت زکات در مال حاضری که هیچ یک از سه ویژگی را ندارد، بسیار بعید است.

#### صورت سوم: امکان برخی از تصرفات

صورت سوم مال حاضر، مال حاضری است که برخی از این ویژگی ها در آن موجود است و برخی دیگر موجود نیست. در این مورد، دلیلی بر نفی زکات نداریم. زیرا این روایات به عنوان استثنا از عمومات زکات است و قدر مسلّم از این روایات، عدم ثبوت زکات در مالی است که تصرف تکوینی امکان عقلی ندارد و تصرف اعتباری امکان عقلی و شرعی ندارد. حال در صورتی که مال حاضر باشد و برخی از این تصرفات ممکن است و برخی دیگر ممکن نباشد، الغای خصوصیت از مال غائب ممکن نیست. تنها در فرضی می توان الغای خصوصیت کرد که هیچ یک از سه ویژگی در مال حاضر وجود نداشته باشد و در غیر اینصورت الغای خصوصیت ممکن نیست.

بنابراین زکات تنها در صورتی نفی می شود که هیچ از سه ویژگی در مال حاضر وجود نداشته باشد. زیرا عمومات مثبت زکات اطلاق مقامی دارند و مثبت زکات در مال حاضر هستند. نتیجه آنکه، تنها در صورتی می توان ثبوت زکات را نفی کرد که تصرف تکوینی امکان پذیر نباشد و تصرف اعتباری نیز شرعا و عقلا امکان پذیر نباشد و بیش از این دلیلی بر نفی زکات نداریم. هر چند غیبت خصوصیت ندارد و از آن الغای خصوصیت می شود اما قدر مسلّم آن، تنها این مال حاضر است. این مطلب در مباحث آینده بسیار تأثیرگذار است.

به عبارتی دیگر، تنها به مواردی می توان الغای خصوصیت کرد که حضور، تأثیر عقلایی در سهولت امر و تسلّط مالک بر مال ندارد. اما در صورتی که در مال حاضر بتواند تصرف تکوینی کند یا عقلا تصرف اعتباری کند یا شرعا تصرف اعتباری کند. البته انصاف آن است که ویژگی سوم و تفکیک بین حاضر و غائب به لحاظ قدرت بر تسلیم و تسلّم، دور از ذهن است اما روشن است که حضور و غیاب در امکان عقلی تصرفات اعتباری دخالت دارد[[13]](#footnote-13) و نفس وجود پول در اختیار مالک در اینکه بتواند راحت معامله کند بسیار مؤثر است و می تواند جنسی را با قیمت ارزان تر به صورت نقد بخرد. پس بین حضور و غیاب مال در راحتی معامله تفاوت وجود دارد.

در نتیجه، مال حاضری که قدرت بر تصرف تکوینی نداشته باشد و قدرت بر معامله به آسانی نداشته باشد، زکات ندارد. اما در صورتی که یکی از این دو جهت وجود داشته باشد، دلیلی بر عدم ثبوت زکات نداریم و عمومات زکات مقتضی ثبوت زکات است.

1. کتاب الزکاه؛ ج 1، ص: 82 [↑](#footnote-ref-1)
2. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص519.](http://lib.eshia.ir/11005/3/519/)

عَنْ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ كَانَ لَهُ مَالٌ فَانْطَلَقَ بِهِ فَدَفَنَهُ فِي مَوْضِعٍ فَلَمَّا حَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ ذَهَبَ لِيُخْرِجَهُ مِنْ مَوْضِعِهِ فَاحْتَفَرَ الْمَوْضِعَ الَّذِي ظَنَّ أَنَّ الْمَالَ فِيهِ مَدْفُونٌ فَلَمْ يُصِبْهُ فَمَكَثَ بَعْدَ ذَلِكَ ثَلَاثَ سِنِينَ ثُمَّ إِنَّهُ احْتَفَرَ الْمَوْضِعَ الَّذِي مِنْ جَوَانِبِهِ كُلِّهِ فَوَقَعَ عَلَى الْمَالِ بِعَيْنِهِ كَيْفَ يُزَكِّيهِ قَالَ يُزَكِّيهِ لِسَنَةٍ وَاحِدَةٍ لِأَنَّهُ كَانَ غَائِباً عَنْهُ وَ إِنْ كَانَ احْتَبَسَهُ [↑](#footnote-ref-2)
3. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص544.](http://lib.eshia.ir/11005/3/544/) [↑](#footnote-ref-3)
4. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص544.](http://lib.eshia.ir/11005/3/544/) [↑](#footnote-ref-4)
5. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج4، ص32.](http://lib.eshia.ir/10083/4/32/) [↑](#footnote-ref-5)
6. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص519.](http://lib.eshia.ir/11005/3/519/) [↑](#footnote-ref-6)
7. السرائر؛ ج 3، ص: 607 [↑](#footnote-ref-7)
8. کتاب الزکاه؛ ج 1، ص: 78 [↑](#footnote-ref-8)
9. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج4، ص31.](http://lib.eshia.ir/10083/4/31/) [↑](#footnote-ref-9)
10. کتاب الزکاه؛ ج 1، ص: 83 [↑](#footnote-ref-10)
11. [العروة الوثقی، السید محمد کاظم الطباطبائی الیزدی، ج2، ص264.](http://lib.eshia.ir/10028/2/264/) [↑](#footnote-ref-11)
12. کتاب الزکاه؛ ج 1، ص: 84 [↑](#footnote-ref-12)
13. در قصص العلماء در شرح حال یکی از علما وارد شده که حاجی بازاری خسیسی بود و حاضر نبود به کسی پول بدهد. بنده خدایی به رفقای خود گفته بود که از او پولی می گیرم. رفت پیش این بازاری و با صحبت از قبر و قیامت او را از نظر ذهنی آماده کرد. این بازاری همیشه زیر تشک پول داشت که در معامله بتواند در جا پول را پرداخت کند تا مبادا معامله چرب و نرم را از دست بدهد. این شخص می گوید: طلبه های مدرسه سربازان امام زمان هستند و مناسب است به آنها کمک کنید. پولی از این بازاری می گیرد و به محض اینکه پولی می گیرد فرار می کند تا بازاری پشیمان نشود. حاجی بازاری دنبال او می دود و می گوید: این شخص پول مرا دزدیده است. مردم نگذاشتند پول را پس بگیرد و این شخص پول را بین طلبه ها تقسیم کرد و پول خود را که شرط کرده بود از حاجی بازاری پولی می گیرم را برداشته بود. [↑](#footnote-ref-13)